

Trans-theoretical foundations in civilized debates in international relations

Received: 2020-03-30

Accepted: 2020-06-15

Rasool Norozi Firooz *

The purpose of this study is to investigate and explain how civilizational debate is formulated in international relations. In this regard, it is examined that the two main active spectrums of this debate on what basis of meta-theoretical foundations formulated their discussions, and accordingly, what theoretical and civilizational rules and propositions have introduced in international relations. The results show that the existence of two types of trans-theoretical foundations, especially in the ontological dimension of civilization, has led to see two spectrums of civilization theories in international relations. The first spectrum considers civilization as an objective situation, object or phenomenon, and the second spectrum considers civilization as a process, subject and phenomenon of discourse. Each of these civilizational readings has different outputs in the analysis of the international system, foreign policy, security, and so on.

Keywords: Civilization, International Politics, International Relations, Foreign Policy, International System.

* Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran.
(Corresponding Author) (rasoolnorozi@gmail.com).

مبانی فرانظری در مناظرات تمدنی روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۹/۳/۲۶

رسول نوروزی فیروز*

هدف پژوهش حاضر بررسی و تبیین چگونگی صورت‌بندی مناظره‌ی تمدنی در روابط بین‌الملل است. در این راستا، این‌که دو طیف اصلی فعال این مناظره، صورت‌بندی مباحث خود را بر چه مبانی فرانظری‌ای استوار ساخته و به تناسب آن، چه احکام و گزاره‌های نظری و تمدنی را در روابط بین‌الملل وارد کرده‌اند، بررسی شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهند وجود دو نوع مبانی فرانظری به‌ویژه در بعد هستی‌شناختی نسبت به تمدن سبب شده است که دو طیف نظریه‌های تمدنی در روابط بین‌الملل را شاهد باشیم. طیف نخست، تمدن را به‌عنوان یک وضعیت، ابژه یا پدیده‌ی عینی می‌دانند و طیف دوم تمدن را به‌مثابه یک فرایند، سوژه و پدیده‌ی گفتمانی در نظر می‌گیرند. هر یک از این خوانش‌های تمدنی، خروجی‌های مختلفی در تحلیل نظام بین‌الملل، سیاست خارجی و امنیت در پی دارند.

کلیدواژه‌ها: تمدن، سیاست بین‌الملل، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، نظام بین‌الملل.



مناظره‌های علمی، نقطه‌ی عطفی در رشد دیسپلین‌های دانشی است. اساساً تحول در یک رشته‌ی علمی زمانی رخ می‌دهد که در آن، دو یا چند رویکرد و نظریه شکل گرفته و میان رویکردها، مجادله‌های مستمری در جریان باشند. دانش روابط بین‌الملل، یک قلمرو علمی و حوزه‌ی مطالعاتی است که پس از جنگ جهانی اول متولد شد؛ این دانش رونق و بسط خود را مرهون شکل‌گیری مناظره میان لیبرالیست‌ها و رئالیست‌ها است. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم این مناظرات وارد مرحله‌ی جدیدتری شد و به مناظره‌ی «نئو/ نئو» یعنی مناظره‌ی نئولیبرالیسم و نئورئالیسم شهرت یافت و جان تازه‌ای به این رشته‌ی علمی بخشید. تولد نظریه‌های: انتقادی، سازه‌انگاری، پست‌مدرن، فمینیسم و... چهره‌ی جدیدی به رشته‌ی روابط بین‌الملل داد و توانایی‌های تحلیلی آن را افزون‌تر ساخت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و عبور از دوران جنگ سرد، رشته‌ی علمی روابط بین‌الملل وارد مناظره‌ی جدیدی شد که با ارائه‌ی نظریه‌ی برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون آغاز شده بود. این مناظره‌ی در دهه‌ی نخست قرن بیستم با شدت بیش‌تری ادامه یافت و نظریه‌پردازانی هم‌چون پیتر جی. کاتزنشتاین (2013)، مارتین هال (2007)، رابرت کاکس (2002)، رندال کالینز (2007)، پاتریک جکسون (2007)، جاکینتا اهاگان (2007)، گریگوریو بتیزا (2014) و ... در مورد نقش تمدن در روابط بین‌الملل به ارائه‌ی تحلیل، بیان مفاهیم محتوایی و درنهایت سرفصل‌های جدید روی آوردند؛ به گونه‌ای که در پی این کوشش‌های نظری، امروزه ادبیات غنی و قابل توجهی از این مباحث تولید شده است. حاصل این مناظره، شکل‌گرفتن طیفی از آراء است که دانش‌اندکی درباره‌ی آن بازنشر شده است. این پژوهش می‌کوشد تا ضمن تبیین و تشریح مناظرات تمدنی در روابط بین‌الملل، ابعاد کم‌تردیده‌شده‌ی آن را به لحاظ نظری و فرآنظری واکاوی و تشریح نماید.

در این راستا و به صورت جزئی‌تر لازم است پاسخ هر طیف از ماهیت تمدن مشخص گردد تا ابعاد مناظره‌ای که حول مفهوم تمدن شکل گرفته و دانش روابط بین‌الملل هنوز به آن پایبند است، روشن شود. در دو دهه‌ی اخیر ادبیات عملی این مناظره فربه‌تر شده و ابعاد بحث به سطح دقیق و روشنی رسیده است. علی‌رغم پیشرفت این بخش از مطالعات مربوط به روابط بین‌الملل و رونق مطالعات تمدنی در ایران یک دهه‌ی اخیر، در محیط‌های آکادمیک ما کم‌تر به این مباحث پرداخته می‌شود. هرچند آثار معدودی هم‌چون



کتاب: تمدن‌ها و نظم جهانی و یا روابط بین‌الملل، رویکرد دینی و تمدنی ترجمه شده است، اما هنوز پیشینه‌ی علمی این حوزه‌ی مطالعاتی - که روشن‌گر ابعاد پژوهش باشد - در فضای آکادمیک ایرانی وارد نشده است.

هدف پژوهش حاضر، تشریح دو طیف و جریان اصلی مناظره‌ی تمدنی در روابط بین‌الملل است. اگرچه مباحث مربوط به رویکردی که هانتینگتون و باورمندان به نظریه‌ی وی و یا نظریه‌های مشابه آن (مانند پایان تاریخ) از ادبیات مشخصی برخوردار است، اما طیف دوم مباحث که از قضا، به لحاظ غنا و محتوا از حجم و کیفیت بیش‌تری برخوردار هستند و اندیشمندان بیش‌تری به آن پرداخته‌اند، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. عدم توجه به دو طیف موجود در مناظره‌ی تمدنی سبب شده است که این مناظره در ادبیات فارسی مطالعات روابط بین‌المللی و دانش تمدنی نحیف باقی بماند. لازم به توضیح است که پرسش از ماهیت تمدن به مثابه یک ساختار و کل، در مباحثی ریشه دارد که برای نخستین بار مصطفی/امیربایر^۱ (۱۹۹۷) مطرح کرد. امیربایر دو نوع متفاوت تحلیل را از یک‌دیگر متمایز کرده است: تحلیل «بازیگرمحور»^۲ و تحلیل «فرایندمحور»^۳. تحلیل مبتنی بر بازیگر در مواردی است که فعالیت‌های بازیگر به صورت غیرشبکه‌ای شکل می‌گیرد، اما تحلیل مبتنی بر فرایند زمانی مورد اعتنا و بررسی واقع می‌شود که نیازمند تحلیل شبکه‌ای باشیم. تمدن نیز از جمله‌ی موضوعاتی است که نمی‌توان آن را به صورت بازیگرمحور بررسی کرد؛ چراکه این رویکرد خطای در تحلیل را به همراه خواهد داشت. شاید بتوان علت پیدایش این دو دیدگاه درباره‌ی تمدن را به شاخصه‌های تمدن بازگرداند؛ زیرا تمدن از یک سو محمل ویژگی‌هایی است که امکان تفسیر آن به امری ایستا و ثابت را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، ویژگی‌های دیگری دارد که بر تغییر، تحول و پروسه‌بودن آن دلالت دارد. مهم‌ترین مصداق این امر را می‌توان در مقوله‌ی رقابت بر سر منابع مادی و نمادین قدرت مشاهده کرد. در این نزاع، در طول زمان، قدرت و ثروت افراد و گروه‌ها تغییر می‌کند. به‌دیگریان، تمدن‌ها متشکل از هزاران فرایند هستند؛ اما در عمل چنین به نظر می‌رسد که مقوله‌هایی ثابت و معین باشند. این همان معمایی است که باید حل شود (Hall و Jackson، ۲۰۰۷، ص. ۱۰). بنابراین همان‌گونه که رابرت کاکس تاکید

1. Mustafa Emirbayer.
2. Actor oriented.
3. Process oriented.



می‌کند، نوع تفکر در باب تمدن و چگونگی برداشت از آن، تعیین‌کننده‌ی نحوه‌ی استفاده‌ی تحلیلی از آن در دانش‌های مختلف است (ر.ک. COX، ۲۰۰۰). این پرسش هستی‌شناختی از این‌رو اهمیت دارد که پیامدهای متعددی بر آن بار می‌شود.

در پژوهش حاضر به این پرسش خواهیم پرداخت که مناظره‌ی تمدنی در دیسیپلین روابط بین‌الملل بر چه مبانی‌ای استوار است؟ هر یک از رویکردهای موجود در دو طرف مناظره، در پاسخ، از ماهیت تمدن به‌مثابه یک ساختار و یک کل، چه پاسخی را فراهم می‌آورند؟ در هر طیف براساس مبانی اتخاذشده، چه تفسیری از تمدن و تحلیل تمدنی ارائه شده و پیامد هر یک از این برداشتها بر مسأله‌ی اصلی روابط بین‌الملل - یعنی دوگانه‌ی جنگ و صلح در تعاملات بین‌المللی - چیست؟

با توجه به مطالعه‌ی صورت‌گرفته، پاسخ به این سوالات در دو رویکرد قابل بررسی است. برای مثال؛ هر دو رویکرد به موضوعات کانونی روابط بین‌الملل هم‌چون نظم در نظام بین‌الملل، سیاست خارجی و امنیت به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت پرداخته‌اند. هر یک از این رویکردها براساس مبانی فرانظری خاصی بناشده‌اند که بر خروجی‌های تحلیلی آن‌ها اثرگذار بوده است. در این پژوهش به نتایج نظری برآمده از مقدمات فرانظری هر دو رویکرد خواهیم پرداخت؛ زیرا تفاوت در مبانی هستی‌شناسانه، خروجی‌های خود را در مسائل و موضوعات روابط بین‌الملل نمایان می‌سازد. در نهایت، ضمن مطالعه‌ی رویکردهای موجود در شناخت مفهوم تمدن در روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازان هر یک از رویکردها و پیامدهای آن‌ها را نیز معرفی، نقد و ارزیابی خواهیم نمود.

۱. مناظره «تمدن به‌مثابه وضعیت» و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل

۱.۱. ارکان فرانظری

رویکرد نخست که به «تمدن به‌مثابه وضعیت یا ابژه» نام‌گذاری شده است، توسط هانتینگتون مطرح شد. این رویکرد به‌لحاظ هستی‌شناختی تمدن را به‌مثابه یک امر محقق و شیء‌گونه در نظر می‌گیرد که از آن به رویکرد «جوهرگرا» نیز می‌توان تعبیر کرد. در این رویکرد، هر تمدنی یک ذات و جوهر ثابت و یک پارچه دارد و در نتیجه، از شاخص‌ها و ویژگی‌هایی برخوردار است که ایستا و تغییرناپذیرند (Hobson، ۲۰۰۷، ص. ۱۵). براین‌اساس

1. Civilization as a condition or object.



امکان تعامل میان تمدن‌ها، حداقلی و امکان منازعه‌ی میان آن‌ها حداکثری خواهد بود. تمدن یک برنامه‌ی فرهنگی کاملاً منسجم و یک پارچه است که حول محور ارزش‌های قانونی خود به‌نحو سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی شده و به‌معنای ارائه‌ی یک معیار واحد برای هر کدام از تمدن‌هاست (Katzenstein, 2010, صص. ۱-۲). بارزترین نمونه‌ی رویکرد «جوهرگرا» یا «ذات‌گرا» و یا به‌عبارت‌بہتر «بنیادگرا» را می‌توان در نوشته‌های ساموئل هانتینگتون و فوکویاما مشاهده کرد. هم‌چنین این رویکرد را می‌توان در آثار افرادی نظیر برنارد لوئیس و یا رویکردهای ملی‌گرایان هندو و نیز افرادی نظیر وی اس نایپاول^۱، جری فال ول^۲ و پت رابرتسون^۳ مشاهده کرد؛ زیرا همگی این‌ها افرادی هستند که دنیا را به پیله‌های تمدنی تقسیم می‌کنند و به‌نوعی با شخصیت‌بخشی به تمدن و درنظرگرفتن آن به‌مثابه مجموعه‌های بزرگ‌بسته، به هر کدام از تمدن‌ها شخصیت خاص خود را می‌بخشند (KaraMustafa, 2003, ص. ۱۰۶).

از این رویکرد می‌توان تحت‌عنوان رویکرد اروپامحور (غرب‌محور) نیز یاد کرد. این دیدگاه، «خودِ غربی» را شکل می‌دهد که همواره خود را برتر از «دیگری» می‌داند (Hobson, 2007, ص. ۱۵۰). در این رویکرد، تمدن یک وضعیت است که اروپایی‌ها در آن قرار دارند؛ بازگشت به حالت پیشین نیز غیرممکن است و معلوم نیست که دیگران غیراروپایی نیز بتوانند وارد این وضعیت شوند. لذا ارتباط و تعامل میان کسانی که در این وضعیت قرار دارند با کسانی که بیرون از این وضعیت هستند، امری بسیار مبهم و غیرقابل اثبات به‌نظر می‌رسد. از این‌رو، تمدن‌ها تمایزهای بنیادینی دارند؛ این تمایزها ریشه در وضعیتی دارند که در آن قرار گرفته‌اند و همین امر مانع تعامل و منشاء دشمنی دایمی میان آن‌هاست. در نتیجه، اساساً بحث از رابطه‌ی صلح‌آمیز و گفت‌وگو میان تمدن‌ها بی‌معناست. اصل اولی میان آن‌ها جنگ است. این وضعیت هم در درون تمدن‌ها وجود دارد و هم در بیرون آن‌ها؛ یعنی این جنگ چون در درون تمدن نهفته است، به محیط بیرونی نیز تسری پیدا می‌کند. شاید این رویکرد اروپایی از تمدن، به این دلیل شکل گرفته باشد که تمدنِ غربی، یکی از پرچنگ‌ترین تمدن‌ها به حساب می‌آید. ما به جنگ‌های بیرونی بی‌شمار، خونین و مهیب مرتبط با کلونیالیسم و امپریالیسم غربی اشاره نداریم.

1. V.S. Naipaul.
2. Jerry Falwell.
3. Pat Robertson.



منظور ما جنگ‌های داخلی نظیر جنگ‌های صدساله و جنگ‌های سی‌ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸)، جنگ‌های ناپلئونی، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم است. به‌همین‌منوال، تمدن یونانی نیز جنگ‌های متعددی را تجربه کرده است. برای مثال، جنگ‌های وابسته به شبه‌جزیره‌ی جنوبی یونان بین آتنی‌ها و اسپارت‌ها که به جنگ‌های پلوپونزی موسوم است؛ و جنگ بین خود آتنی‌ها که از موارد منازعات عمده در این بخش بوده است. هم‌چنین امپراطوری قدرتمند رومی نیز نتوانست از سرنوشت تجزیه و ظهور امپراطوری بیزانس به‌مثابه یک رقیب جدید بگریزد (Mozaffari, ۲۰۰۲، ص. ۲۸). این تجربه را می‌توان بر برداشت‌های علمی از تمدن و تعمیم آن به کل مناطق و روابط میان آن‌ها موثر دانست. یکی دیگر از متفکرینی که به نقد این رویکرد پرداخته است، احمد قره‌مصطفی است که از آن به تئوری «پبله‌ی کرم ابریشم»^۱ یاد می‌کند. قره‌مصطفی بر این باور است که رواج تئوری پبله‌ی کرم ابریشم ناشی از این ایده بود که تمدن‌ها را می‌توان نه‌تنها به‌عنوان ماهیت‌های طبیعی، بلکه به‌طور خاص‌تر، آن‌ها را به‌عنوان ماهیت‌های بیولوژیکی پر از حیات و هدف تصور کنیم. طبیعی‌سازی مفهوم تمدن تنها به این ایده که تمدن‌ها شبیه به موجودات طبیعی هستند، بسنده نمی‌کند؛ بلکه بر این باور است از آن‌جایی که تمدن یک آغاز و یک پایان دارد و در معرض رشد و تباهی قرار می‌گیرد، ما به‌طور طبیعی می‌توانیم فرض کنیم که تمدن باید زنده باشد و شبیه هر ارگانیسم زنده‌ای عمل نماید. این یک برداشت غلط دیگری در مورد تمدن است که باید پاک شود و از آن به‌عنوان شخصیت‌بخشی تمدن تعبیر می‌شود (Karamustafa, ۲۰۰۳، ص. ۱۰۳).

۱,۲. پیامدهای نظری و عملی رویکرد تمدن به‌مثابه وضعیت

در مقام تحلیل پدیده‌ی تمدن، اگر آن را به‌مثابه یک امر محقق و شیء‌گونه در نظر بگیریم، تمدن به‌مثابه امری تاریخی خواهد بود که پیامدهای نظری و عملی زیر را در پی خواهد داشت.

پیامدهای نظری

– نخست آن‌که، پس از گذر از آن می‌توان آن را بررسی کرد و در نتیجه، علمی به‌نام «علم تمدن» نخواهیم داشت. بنابر قاعده، رشته‌ی علمی «تاریخ تمدن» عهده‌دار تمدن‌شناسی است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، تمدن زیرمجموعه‌ای از رشته‌ی مطالعات تاریخی خواهد بود و مطالعات نظری تمدن و یا تمدن‌پژوهی، مصداقی جز مطالعات تاریخ تمدن نخواهد

1. Cocoon theory of civilization.

یافت. بنابراین، این مجادله که آیا مطالعات تمدنی بررسی تاریخ تمدن‌هاست یا این که این دو، علمی جدا از یکدیگرند، از نگاه هستی‌شناختی ریشه در مقوله‌ی تمدن دارد. اگر تمدن امری عینی، ثابت و ایستا باشد، تمدن همان تاریخ است؛ درحالی که اگر رویکرد دوم (یعنی رویکرد فرایندی) را برگزینیم، تمدن علمی با قواعد خاص خود خواهد بود.

- دوم آن که، امکان تعامل میان تمدن‌ها وجود نخواهد داشت، زیرا هر تمدنی هویت تمدنی خاص خود را دارد و از آنجا که این هویت‌ها اموری پیشاجتماعی‌اند (اسمیت، ۱۳۹۱، ص. ۲۷۸) که آن را از دیگر تمدن‌ها متمایز می‌کنند، این امر به‌مثابه ایجاد مرز مشخص میان تمدن‌هاست. این هویت نه‌تنها امکان تعامل را از میان می‌برد، بلکه مهم‌ترین علت برخورد تمدن‌هاست. در این وضعیت تمدن‌ها همواره مترادف با امپراتوری‌ها خواهند بود که تنها راه رسیدن به منافع در مواجهه با دیگران استفاده از رویکردهای سلبی و منفی تهاجمی است که در طیف‌های مختلفی از جنگ گرفته تا رویکردهای امپریالیستی مدرن قابل مشاهده است. از این رو رویکرد بنیادگرا تمدن را تبدیل به یک امپراتوری (با بار معنایی منفی) می‌کند؛ زیرا تک‌محوری را با تمدن‌گرایی جمع می‌کند و این حالت استراتژی مشروعیت را برای ادعاهای اقتدار امپراتوری فراهم می‌کند. (See: Nexon, 2007, P.109-116)

- سوم؛ تمدن به‌مثابه وضعیت این است که دانش حاصل‌آمده در حوزه‌ی مطالعات تمدنی، مبتنی بر قطع و یقین فلسفی یا علمی است و حجیت و اعتبار دارد. تعمیم‌گرایی در رویکردهای بنیادگرا ناشی از چنین نگاهی به تمدن است. یعنی از آنجایی که معرفت حاصله را مطابق با واقع می‌دانند، لذا دست به تعمیم آن به سایر مناطق زده و برای آن، امکان تسری و یا لزوم تسری را قائل می‌شوند. چه‌بسا تمدن برتر بخواهد با توجه به رویکرد تعمیم‌گرایانه‌ی خود معیار برتری خود را در قالب مواردی هم‌چون «کاپیتولاسیون» و «معاهده‌های نابرابر» بر دیگران تحمیل کند؛ در این صورت، رد کردن معیار برتر و یا مخالفت با آن جرمی قابل مجازات خواهد بود و مجازات‌ها نیز می‌توانند به اشکال مختلفی اعمال شوند: جهاد علیه غیرمسلمانان، تحریم‌های اقتصادی علیه عراق، محکوم کردن جهانی شرایط حقوق بشر در چین و... (Mozaffari, ۲۰۰۲، ۴۷). مارکس در بیان رویکرد یکسان‌انگاری غرب می‌گوید:

بورژوا در کاپیتالیسم رو به رشد در حال تخریب تمامی دیوارهای چین است... و تمامی ملت‌ها را با تحمل درد انقراض مجبور می‌کند تا سبک تولید بورژوا را بپذیرند... و آن‌چه را که تمدن می‌نامد در بین خودشان معرفی کنند؛ یعنی این که خودشان بورژوا بشوند. (Marx و Engels،



- چهارم آن که خوانش تمدن به مثابه یک وضعیت، مبتنی بر تاریخی‌گرایی است که تمدن‌ها موجودیت‌های پیشاجتماعی در نظر گرفته می‌شوند. گزاره‌ی اصلی تاریخی‌گرایی، برتری انسان غربی و ناقص و غیرمتمدن بودن انسان غیرغربی است. ثمره‌ی این نگاه آن است که انتقال مفاهیم فرهنگی و مباحث مربوط به توسعه‌ی سیاسی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تفکر تمدنی در غرب، پدیده‌ی مدرن شدن را محصول استثنایی بودن اروپا می‌داند؛ یعنی پدیده‌ای مختص به غرب و تمدن غربی است و نسخه‌ی اصلی است که دیگر فرهنگ‌ها می‌توانند با آن مقایسه شوند. در این تحلیل منازعه‌ی بربر غیرمتمدن اجتناب‌ناپذیر است و راه‌حل کنترل این منازعه، ایجاد هژمونی متمدن بر غیرمتمدن‌ها است. هژمونی، پروژه‌ای است برای تثبیت رهبری در فرایندی به نام متمدن ساختن دیگران که غیرغربی‌ها را از نقص‌هایی که دارند، رها می‌سازد و این ایده آغازکننده‌ی پروژه‌ی استعمار جهان غیرغربی بود. مصطفی پاشا تاکید می‌کند که بنیادگرایی فرهنگی در خارج از غرب، استعمار را به همراه می‌آورد و هم‌چنین اشاعه‌ی تصویر منفی از اسلام و مسلمانان نیز جدا از این پروژه نیست؛ زیرا ناشی از قدرت سمبلیک و مادی غرب، نسخه‌ای خاص از تمدن اسلامی را ترویج می‌کند (Pasha, ۲۰۰۸، صص. ۶۲-۶۹).

- پنجم آن که در رویکرد تمدن به مثابه وضعیت، تمدن به شکل جمع آن یعنی تمدن‌ها استفاده می‌شود. تمدن در این رویکرد، راهی برای تعیین علاقه‌ها، هویت‌ها و منافع است و از این رو، معیاری برای تمایز جوامع در نظر گرفته می‌شود. درحقیقت، در این رویکرد تمدن به مثابه ظرفی است که محتویات آن براساس آن تفسیر می‌شوند (O'Hagan, ۲۰۰۷، صص. ۱۶-۱۷). در چنین رویکردی زمینه‌های ظهور یک تمدن نیز نادیده گرفته می‌شود. به عنوان مثال در گزاره‌ی «مدیون بودن تمدن غربی به شرقی‌ها» به سستی می‌توان خلل و نقدی وارد کرد؛ اما غربی‌ها به گونه‌ای القا می‌کنند که بدون کمک گرفتن از تمدن شرقی‌ها می‌توانستند به این جایگاه برسند. همین امر سبب شد که غربی‌ها، شرقی‌ها را با لقب «دیگری وحشی» معرفی کنند. این دیدگاه بر اروپامحوری استوار است و طبق آن، غرب تنها الگوی تمدن جهان است و این فقط منحصر به غرب است و از سایر تمدن‌ها تاثیر نپذیرفته است (Hobson, ۲۰۰۷، ص. ۱۵۱).

پیامدهای عملی

در بررسی پیامدهای عملی رویکرد جوهرگرا به تمدن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- پیامد عملی نخست، نزاع همیشگی میان تمدن‌ها و پیروزی یک تمدن بر دیگر تمدن‌هاست و این‌گونه نیست که تمدن‌ها بتوانند در کنار یک‌دیگر تعامل داشته و در نتیجه‌ی آن، به شناخت متقابل و یا تعبیر قرآنی تعارفِ تمدنی (حجرات، ۱۳) داشته باشند؛ زیرا هر تمدنی هویت خاصی دارد که غیریت‌ساز است که «خود» را در برابر «دیگربودها» قرار می‌دهد، نه در کنار آن‌ها. این بنیادگرایی در هر یک از مدل‌های تمدنی، شاخص‌های خاص خود را دارد. به‌عنوان مثال، در تمدن غربی جدایی میان سنت و مدرنیته و جدایی میان قلمرو خصوصی باورهای دینی از قلمرو سکولار و اجتماعی، از شاخصه‌های اصلی بنیادگرایی به‌شمار می‌رود (Pasha، ۲۰۰۸، ص. ۶۷).

- پیامد عملی دوم رویکرد جوهرگرا به مقوله‌ی نظم در نظام بین‌الملل بازگشت می‌کند. در این رویکرد، نظام جهانی تمدنی به‌مثابه یک سلسله‌مراتب تصویر می‌شود و نوعی نظم‌هایارشیکی (نظم سلسله‌مراتبی) را به‌دنبال دارد که در آن تمدن‌ها به‌صورت طولی ارتباط برقرار می‌کنند و به‌نوعی مفهوم تبعیت از فرادست را در خود به‌همراه دارد. به‌دیگری بیان چگونگی صحبت ما درباره‌ی تمدن مهم است؛ زیرا تنها یک نوع گفتمان تمدنی وجود ندارد، بلکه اشکال متنوعی از آن وجود دارند؛ البته این امر بدین معنا نیست که الگویی برای آن‌ها وجود ندارد، بلکه می‌توان از طرق مختلفی انواع مختلف تمدن‌ها را مورد بررسی قرار داد (Best، ۲۰۰۷، ص. ۱۸۱). رویکرد جوهرگرا جهان را به دو بخش متمدن غربی و بربر شرقی تقسیم می‌کند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت جهان را با دوگانه‌ی «متمدن‌تر» و «متمدن» می‌بیند و از این‌رو تلاش می‌کند که با ابزارهای استعمار و... دیگر ملت‌ها را به‌سمت اروپایی شدن بکشانند. در این تعریف از تمدن، قرارگرفتن خود در برابر دیگری به‌گونه‌ای است که هرگز امکان تعامل میان این دو وجود ندارد (مردن، ۱۳۸۳، ج ۲، صص. ۱۰۲۶-۱۰۲۷ و Hobson، ۲۰۰۷، صص. ۱۶-۱۷) و روابط به‌صورت خطی تنظیم می‌شود. این استعمار از ابعاد مختلفی انجام می‌شود که جدای از مسائل، اقتصادی، سیاسی و... می‌توان در حوزه‌هایی مانند حقوق بین‌الملل نیز آن را مشاهده کرد. در این حوزه، حقوق بین‌الملل بر یک سری ریشه‌های استعماری استوار است که سبب توسعه‌ی تمدن اروپایی و معیارهای کلاسیک تمدنی آن می‌شود. این وضعیت هم‌چنین در پروژه‌هایی با عنوان پیشرفت و صلح نیز در جهان غیرغربی اجرا شده است؛ اما در حقیقت جهانی‌سازی





معیار اروپایی از تمدن بوده است (ر.ک. Bowden, ۲۰۰۵ و ۲۰۰۴).

به تعبیر گریگ گانگ مواجهه‌ای که در نتیجه‌ی گسترش اروپا به جهان غیراروپایی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اتفاق افتاد، صرفاً یک مواجهه‌ی سیاسی و اقتصادی نبود و قطعاً فقط نظامی نیز نبود. این مقوله، اساساً مواجهه‌ی تمدن‌ها با سیستم‌های فرهنگی خاص خود بوده است که در کانون این برخورد قرن نوزدهمی، معیارهای تمدن بودند که از طریق آن‌ها سایر تمدن‌های متفاوت از خود را تعیین هویت کردند و روابط بین‌المللی خود را براساس آن تنظیم کردند. در قرن نوزدهم، فعالیت‌هایی که عموماً توسط کشورهای اروپایی «تمدن» قابل قبول بودند، از سوی نظام بین‌المللی که در اروپا مرکزیت داشت نیز پذیرش شدند. در نتیجه‌ی هنگامی که این نظام بین‌المللی گسترش یافت، این فعالیت‌ها نیز از یک ماهیت جهانی روبه‌رشد و ماهیت حقوقی خاص خود برخوردار شدند. معیار «تمدنی»‌ای که جامعه‌ی بین‌المللی قرن نوزدهم را تعریف می‌کرد، مسیر به‌ظاهر مشروعی را هم برای تعیین حد و مرز جوامع «تمدن» و هم ایجاد تمایز بین کشورهای «تمدن»، «بربر» و «وحشی» در عرصه‌ی بین‌المللی فراهم کرد (Gong, ۲۰۰۲، ص. ۷۹).

آن تونز نیز بر پیامد نظری و خروجی‌های عملی ناشی از خوانش تمدن به‌مثابه وضعیت توجه داشته و نقدی بسیار جالبی بر آن ارائه می‌دهد. وی بر این باور است که رویکرد غربی به تمدن بر «تمدن به‌مثابه وضعیت» استوار است و تلاش می‌کند که تناقض موجود در رویکرد غربی به تمدن را آشکار سازد. هنگامی که غرب عدم حضور زنان در جامعه را نماد تمدن بودن می‌دانست این نگاه را تعمیم می‌داد و امروز که حضور آنان در فرایندهای سیاسی-اجتماعی در غرب امری پذیرفته شده است، آن را نمادی از تمدن بودن می‌داند. از این‌رو در گذشته - قرن ۱۹ - غرب ورود زنان به عرصه‌های مختلف سیاسی اجتماعی را نماد جوامع غیرتمدن و بربر می‌دانسته، اما امروزه دقیقاً برخلاف آن بر این باور است که جوامعی که زنان را وارد عرصه‌های سیاسی اجتماعی نمی‌کنند، بربر هستند (Towns, ۲۰۰۷، صص. ۱۶۷-۱۶۸).

ارائه‌ی این مثال با این هدف صورت گرفت که هنگامی که رویکرد ما به تمدن یک رویکرد بسته و مبتنی بر وضعیت باشد، هر ایده‌ای که در کانون قرار گیرد، همان ایده‌ی خدشه‌ناپذیر و تام‌پنداشته خواهد شد. این رویکرد ما را به صادق‌پنداری گزاره‌های موجود - ولو متناقض با گزاره‌های پیشین معرفتی - و رفتارهای مطلق‌انگارانه سوق خواهد داد. بنابراین تمدن به‌مثابه وضعیت یک قرائت جدی در مباحث تمدنی است که خروجی آن در سیاست خارجی، نظریه‌هایی نظیر برخورد تمدن‌ها و پایان تاریخ است.

۲. مناظره‌ی «تمدن به‌مثابه فرایند» و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل

۲,۱. ارکان فرانظری

رویکرد دوم «تمدن به‌مثابه یک فرایند یا سوژه»^۱ است که به‌عنوان سطح تحلیل در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. این رویکرد، تمدن را پدیده‌ای متکثر و تکثرگرا در نظر گرفته که قابلیت تعامل، هم در محیط داخلی و هم در محیط بیرونی را میسر می‌داند. پرسش کانونی و مهم در روابط بین‌الملل که اصل اولی بر جنگ است یا صلح؟ در این رویکرد قابل پاسخ نیست؛ به‌عبارت‌بہتر، به پیشگویی در مورد روابط تمدن‌ها اقدام نمی‌کند. بلکه اصل اولی در این رویکرد، امکان تعامل میان تمدن‌هاست که حالت ارتباطی میان آن‌ها را تعیین می‌کند. رویکرد فرایندی، تمدن را به‌مثابه امری در حال شدن یا رابطه‌ای در نظر می‌گیرد. در این رویکرد، تمدن به‌مثابه مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که پیوسته در حال دگرگونی هستند و ثابت نیستند (Hobson, ۲۰۰۷، ص. ۱۵۰).

این رویکرد به‌مثابه رویکرد نخست، تمدن‌ها را دارای ماهیت‌های مستقل می‌داند، اما محدوده‌ی آن‌ها به‌نحوی نیست که تمایز کاملی میان آن‌ها برقرار کند. از این‌رو صرف نظر از این که تمدن‌ها دارای ماهیت‌های مختلفی هستند، برای تبیین این رویکرد باید پرسید که چگونه و کجا می‌توان محدوده‌ی آن‌ها را ترسیم نمود؟ در مرحله‌ی اول باید پرسید که آیا آن‌ها اصلاً محدوده‌ای دارند؟ (karamustafa, ۲۰۰۳، ص. ۱۰۳) رویکرد فرایندی تمدن امری با معیار واحد نیست که دارای یک سلسله‌مراتب اخلاقی سخت باشد، بلکه مقوله‌ای است که در درون خود عناصر متعدد و متکثری را جای داده و میان آن‌ها تعامل برقرار است. در این نگاه، تمدن امری پویاست نه ثابت و ساکن. دست‌کم در این رویکرد اصل اولی در مورد تمدن‌ها، پویایی آن‌هاست و ایستایی وضعیتی خاص و استثنایی است (Hall و Jackson, ۲۰۰۷، ص. ۸). به‌بیان‌دیگر، تمدن‌ها نهادهایی پیچیده و کثرت‌گرا هستند که محدوده‌ای از احتمالات را درون خودشان دربر می‌گیرند که قابلیت توسعه‌یافتن را دارند (Melleuish, ۲۰۰۴، ص. ۲۳۵).

پیتر جی. کاتزنشتاین (2012, P.18) بر این باور است که تمدن یک وضعیت نیست،

1. Civilization as a process or subject.



بلکه فرایندی است که از کنش^۱ انسان‌ها به وجود می‌آید. از این‌رو کسانی که امروز خود را متمدن می‌پندارند، در گذشته غیرمتمدن بودند و این احتمال و خطر وجود دارد که در آینده نیز غیرمتمدن شوند و این‌گونه نیست که متمدن بودن برای عده‌ای وضعیتی ثابت، ایستا و دائمی و تضمین‌شده باشد. مجموع این کنش‌های جامعه‌ی انسانی در فرایند تمدنی منتهی به آمریکایی‌سازی، چینی‌سازی و... می‌شود. از رفتار انسان‌هاست که تولید و بازتولید تمدن رخ می‌دهد. این امر از طریق تولید و بازتولید مرزهای رفتاری و نمادین رخ می‌دهد. در جهان امروز این فرایند تمدنی در درون گفتمان مدرنیته به وقوع می‌پیوندد. ما می‌توانیم ارتباطات فراتمدنی و مواجهه‌های درون‌تمدنی را در فرایند تمدنی و برحسب کنش‌های مختلف و متنوع مشاهده نماییم.

زندان کالینز (۲۰۰۷، ص. ۱۳۷) بر این باور است که تمدن‌ها حالت ایستا ندارند، بلکه فعال و پویا هستند؛ زیرا در اطراف آن‌ها مکان‌هایی خلق می‌شوند که ارزش‌های اجتماعی را در عالی‌ترین سطح اثرگذاری خود در اختیار می‌گیرند. از این‌رو، تمدن تنها امری ایستا و تغییرناپذیر نیست، بلکه امکان تغییر و تبدیل در آن وجود دارد. بروس مازلیش درباره‌ی فرایند بودن تمدن می‌گوید: «حقیقت این است که تمدن یک فعل، جنبش یا یک فرایند است و لزوماً همواره در حال تغییر است» (Mazlish, ۲۰۰۴، ص. ۱۵). رابرت دبلیو کاکس نیز بر این باور است که تمدن‌ها می‌بایست به‌صورت فرایندی فهم شوند، نه به‌صورت ماهیت‌های ثابت به مرزهای محدود و مشخص (Cox, ۲۰۰۰، ص. ۲۲۹). در این نگاه تمدن شبیه واژه‌هایی نظیر جامعه و ملت می‌شود، نه واژه‌های نظیر سیاست که می‌تواند کارگزاری به‌عنوان دولت داشته باشد. نگاه به تمدن به‌عنوان مقوله‌ای جاری و درحال‌شدن، فهم بهتری از آن به‌دست می‌دهد. از این‌رو می‌توان گفت که تمدن‌ها پروسه‌های ادامه‌داری هستند که از طریق آن‌ها حد و مرزهایی مدام تولید و بازتولید می‌شوند. این پروسه‌ها الزاماً معطوف به قدرت هستند و بنابراین باید در بافت اجتماعی مناسب تحلیل شوند (Hall و Jackson, ۲۰۰۷، ص. ۸).

ادوارد سعید (۲۰۰۱) در مقام نقد و نقض ساموئل هانتینگتون از تعبیر «برخورد نادانی»^۲ استفاده می‌کند؛ زیرا بر این باور است که شخصیت‌بخشی به تمدن ذیل مفاهیمی

1. Practice.
2. Clash of ignorance.

نظیر غرب، اسلام و ... سبب می‌شود که برداشت غلط از تمدن‌ها، غرب و اسلام به‌دست آوریم و از درون همین جهل است که نسخه‌ای متفاوت در قبال نوع ارتباط تمدن‌ها ارائه دهیم. به‌بیان‌دیگر برخلاف این ایده‌ی رایج که تمدن‌ها به‌گونه‌ای پوسته‌های محافظتی در اطراف خود دارند که هسته‌ی اصلی خود را محافظت می‌نمایند، بررسی دقیق هر تمدن نشان می‌دهد که تمدن‌ها به‌جای مرزهای محکم و به‌هم‌پیوسته دارای مناطق قابل نفوذی هستند. تمدن‌ها ماهیت‌های مستقل هستند؛ اما واحدهای جامع و غیرقابل نفوذ نیستند و داستان‌های آن‌ها اغلب کاملاً به‌هم‌مرتبط است؛ حتی زمانی که این داستان‌ها به‌طور جداگانه یعنی جدا از داستان‌های تمدن‌های دیگر گفته می‌شود، غیرقابل درک خواهد بود. این یک برداشت غلط دیگر در مورد تمدن است که باید پاک شود و از آن به‌عنوان شخصیت‌بخشی^۱ تمدن تعبیر می‌شود. در نتیجه، بسیار طبیعی است که در یک عرصه‌ی تمدنی شاهد رفتار غیرتمدنانه باشیم و یا برعکس؛ در یک عرصه‌ی غیرتمدن نمونه‌هایی از رفتارهای تمدنانه را ببینیم. درنهایت این رفتارها هستند که تمدن و بربر بودن را نمایان می‌سازند. این رفتارها در روابط بین‌الملل نیز وجود دارند. در روابط بین‌الملل رفتارهای متناسب (همانند تعاملات و همگرایی) از آن تمدن خوانده می‌شود، و برخوردها و رفتارهای ضدانسانی نمادی از بربریت (یا جهل) در نظر گرفته می‌شود (Salter, 2002).

هم‌چنین پیامد روش‌شناختی این برداشت، فراهم‌شدن امکان بررسی تمدن در حین و فرایند تمدن‌سازی است. به‌بیان‌بہتر، امکان تبیین و تحلیل چگونگی ایجاد یک تمدن ما را به شناخت ساختار تمدن رهنمون می‌کند؛ زیرا رویکرد غیرجوهرگرا و پروسه‌ای - رابطه‌ای این امکان را به ما می‌دهد که رابطه‌ی میان کارگزاران تمدن (عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن) و ساختار آن را کشف کنیم و چگونگی تاثیرگذاری و تاثیرپذیری‌های آن‌ها را تبیین نماییم. در گام بعدی و پس از شناخت روابط میان عناصر می‌توان درباره‌ی امکان داشتن یا نداشتن مدیریت^۲ آن نیز سخن گفت. این امر این امکان را برای ما فراهم می‌آورد که از ابتدای شروع تمدن‌سازی با آن همراهی و همدلی کنیم و خود را در معرض فرایند تمدن‌سازی قرار دهیم تا بتوانیم آن را به‌سمت تمدن دلخواه و وضعیت مطلوب هدایت

1. Personification.

2. Manipulate.



کنیم. به بیان ساده‌تر، این پرسش که آیا می‌توان تمدن را خلق کرد، یعنی آن را به صورت یک پروژه در نظر گرفت یا نه، با این رویکرد قابل بررسی است؛ زیرا در این نگاه، تمدن پروسه‌ای است که پیوسته در حال دگرگونی خواهد بود و در حقیقت، تمدن و تمدن‌سازی از مقوله‌های نسبی و تدریجی شمرده خواهند شد. تمدن دستاوردی انسانی است و انسان همه‌ی دانش‌ها و ابزارهای لازم را در اختیار ندارد تا بتواند به یک‌باره تمدنی کامل را خلق کند (سریع‌القلم، ۱۳۷۳، ص. ۵۲۰ و داوود اوغلو، ۱۳۹۱، ص. ۱۲). این رویکرد برخلاف رویکرد نخست که فاقد پیامد غایت‌شناسانه است، هدف خاصی را برای تمدن تجویز می‌کند و پیامد غایت‌شناسی خاصی را بر آن مترتب می‌داند. در این رویکرد، تمدن بایستی بیش از یک هدف مادی باشد، زیرا در گستره‌ی تمدنی کثرت‌های مختلفی هستند که سبب می‌شوند تمدن حالت یکپارچگی خود را از دست بدهد. آنچه موجب می‌شود گستره‌ی تمدنی به صورت یک کلان‌گفتمان درآید و حرکت به سمت مطلوب را آغاز نماید، غایتی است که در خودآگاه تمدن و بلکه در باور آن نظام اجتماعی، دین یا عقلانیت جمعی وجود دارد و نظام‌های موجود در تمدن نیز بدان سو گرایش دارند. درست پس از گذار از این مرحله است که می‌توان گفت فرایند تمدن‌سازی آغاز شده است. تولد این غایت سبب می‌شود نظام تمدنی به انسجام اجتماعی و در نهایت سیستم اجتماعی برسد (بابایی و دیگران، ۱۳۸۸، صص. ۸۷-۸۸).

۲.۲. پیامدهای نظری و عملی رویکرد فرایندی به تمدن

براساس این دیدگاه، تمدن مقوله‌ای است متکثر و کثرت‌گرا؛ در نتیجه در امر تمدن‌سازی عوامل متعددی دخیل هستند. از جمله‌ی این عوامل برقراری ارتباط فرد با جامعه و نظام تمدنی موجود است. یعنی در گام نخست براساس رویکرد فرایندی باید توجه نمود که همانند رابطه‌ی بین ملت و دولت، میان فرد، جامعه و تمدن ارتباط برقرار می‌شود. به بیان دیگر در نظام تمدنی نه تنها فرد و جامعه، ستیزی با یک‌دیگر ندارند، بلکه با یک‌دیگر تعامل برقرار می‌کنند (همان، ص. ۷۵). این امر نسبت به محیط پیرامون نیز به همین صورت است. یعنی کثرات درون تمدن نسبت به محیط پیرامونی خود نیز ارتباط و تعامل دارند. به عبارت دیگر جامعه‌ای می‌تواند وصف تمدن را به خود بگیرد که در آن، به هم‌پیوستگی و همبستگی میان افراد با یک‌دیگر و میان افراد و نهادهای سیاسی وجود داشته باشد؛ چراکه دو گروهی که یک‌دیگر را دشمن آشتی‌ناپذیر می‌انگارند، نمی‌توانند

پایه‌ی یک اجتماع سیاسی را فراهم سازند؛ مگر آن‌که این برداشت‌شان از یک‌دیگر دگرگون شود. یعنی گروه‌های سازنده‌ی یک جامعه باید تا اندازه‌ای مصالح‌شان منطبق برهم باشد (هاتینگتون، ۱۳۸۶، ص. ۲۰). این سازش باید میان گروه‌های اجتماعی با یک‌دیگر (که متشکل از افراد جامعه می‌باشند) و نیز میان گروه‌های اجتماعی و نهادهای حاکمه‌ی سیاسی برقرار شود. هرچه این همبستگی و انطباق مصالح مشترک از درجه‌ی بالاتری برخوردار باشد، حیات تمدنی از پویایی بیش‌تری برخوردار شده و به اصطلاح، آن جامعه متمدن‌تر خواهد شد و این تمدن از پتانسیل بیش‌تری برای پویایی برخوردار خواهد گشت. این پویایی امکان محدودشدن به مرزهای مشخص جغرافیایی را ندارد.

پیامدهای نظری خوانش «تمدن به‌مثابه یک فرایند» را می‌توان در سه دسته زیر ارائه کرد:

پیامدهای نظری

- نخستین پیامد فرایندی‌دیدن در روابط بین‌الملل این است که اصل ثابت و معینی در چگونگی رابطه‌ی میان تمدن‌ها در روابط بین‌الملل وجود نخواهد داشت. یعنی این‌گونه نیست که اصل بر جنگ باشد، بلکه تمدن‌ها در مقام تعامل با یک‌دیگر و برداشتی که از رفتارهای تمدن دیگری دارند، نوع واکنش (خصمانه یا دوستانه) خود را برمی‌گزینند. تمایز میان این دو رویکرد، در بخش ایجاد و عدم ایجاد تعاملات، شبیه تمایز میان دو رویکرد منطق صوری و منطق فازی در منطق است. در منطق صوری مقوله‌ی صدق و کذب وجود دارد؛ اما در منطق فازی صدق و کذب در یک فرایند شکل می‌گیرد که ذومراتب است. شبیه مقوله‌ی دانش که فرایندی و متکاملی است و دائماً در حال تغییر است. براین‌اساس می‌توان گفت که تمدن نیز همانند منطق فازی عمل می‌کند و صدق و کذب ندارد؛ بلکه تمدن‌ها می‌توانند ذومراتب و به‌صورت تشکیکی باشند. یا می‌توان در این مورد به برخی از قواعد فقهی و اصولی نیز اشاره کرد که به ذومراتب‌بودن بهره‌مندی از جهان پیرامون اشاره دارند. به‌عنوان مثال، از قاعده‌ی «المیسور بقدر المقذور» را می‌توان نام برد که براساس این قاعده به‌خاطر معسور، نباید از میسور چشم‌پوشی کرد. یا قاعده‌ی «ما لایدرک کله یا یتراک کله» که براساس این قاعده نیز ممکن است ارتباط و تعامل میان دو پدیده - مثلاً تمدن - به‌صورت کامل و تمام‌عیار امکان‌پذیر نباشد؛ اما می‌تواند به‌اندازه‌ای که امکان آن وجود دارد، بهره برد و استفاده کرد. این وضعیت ما را به مطالعات تطبیقی تمدنی می‌کشاند که دارای ابعاد مختلفی است؛ یک مورد آن بررسی روش‌های





تعامل متعلقین به تمدن‌های موجود و عوامل موثر بر آن در طول تاریخ است (امانی و محروس، ۱۳۹۰، ص. ۱۵).

- دومین پیامد فرایندی دیدن تمدن، اتخاذ رویکردهای علمی برای مطالعه‌ی تمدن است. به این بیان که برای مطالعه‌ی تمدن‌ها در سیاست جهانی باید از رویکرد پسابنیادگرا^۱ و گفتمانی که مبتنی بر دانش جامعه‌شناسی است، بهره برد؛ و استفاده از رویکرد بنیادگرا در روابط بین‌الملل آورده‌ی علمی نخواهد داشت. زیرا از ابتدا خروجی و نتیجه‌ی مباحث مشخص است و نمی‌تواند فرایندهای ارتباطی میان تمدن‌ها را تشریح نماید (ر.ک. Jackson، ۲۰۱۰).

- سومین پیامد این فهم، تمدن‌ها به مثابه پدیده‌های هم‌عرض هم است؛ پدیده‌هایی که امکان ارتباط طولی آن‌ها براساس رویکرد فرایندی امکان‌پذیر نیست. رویکرد پسابنیادگرا و فرایندی برخلاف رویکرد بنیادگرا که تمدن را به مفهوم امپراتوری تبدیل می‌کند و نوعی روابط طولی میان آن‌ها را مبتنی بر نظم‌هایارشیکی و سلسله‌مراتبی در نظر می‌گیرد، تمدن را به مفهوم ارتباطی نظیر اتحادیه یا واژگانی اسلامی نظیر ممالک محروسه تبدیل می‌کند (توکلی، ۱۳۷۷، صص. ۱-۳). در این رویکرد تمدن‌های متعدد در عرض هم هستند و در این صورت وجود ایده‌ی هدایت‌گرهای متعدد به رسمیت شناخته می‌شود. به گفته‌ی سیدحسین نصر گفت‌وگو و تعامل میان ایده‌ی هدایت‌گرهای متعدد است که ضروری می‌شود، نه غلبه‌ی نهایی یک ایده بر سایر ایده‌ها. در این صورت اقتدار وجود دارد، اما تک‌محوری و خودگرایی وجود ندارد تا شاهد وجود نظمی پلکانی یا نردبانی میان تمدن‌ها باشیم. این وضعیت سبب می‌شود اقتدار، ویژگی خاص و مشخص یک اجتماع با صف «غیرامپراتوری‌بودن» شود؛ در این صورت اقتدار فراتر از قلمرو «دولت‌های مقتدر» ربط پیدا می‌کند (Nexon، ۲۰۰۷، ص. ۱۱۳ و Best، ۲۰۰۷، ص. ۱۸۲).

پیامدهای عملی

پیامدهای عملی خوانش تمدن بر اساس این رویکرد را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

- نخست این که اگر بخواهیم براساس این تحلیل، تمدن‌های جهان را بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که تمدن صرفاً اروپامحور، تک‌محور و خودگرا نیست؛ بلکه همه‌ی تمدن‌ها از یک‌دیگر تاثیر پذیرفته‌اند. در مورد تمدن غرب مدرن نیز این‌گونه است که از

1. Post essentialist.



سایر تمدن‌ها مخصوصاً تمدن شرقی اثر پذیرفته است. به‌دیگر بیان، این تحلیل بر تعاملات «بین‌تمدنی و فراتمدنی» استوار است. اساساً تمایز و جدایی تام تمدن‌ها امکان‌پذیر نیست و تمدن‌های نوظهوری مثل تمدن غربی در خلاء و به‌خاطر پویایی‌های درونی خود این‌گونه برجسته نشده است؛ بلکه در ارتباط با سایر تمدن‌ها نظیر تمدن اسلامی و تمدن چینی تمایز خود را آشکار ساخته است (Hobson, 2007, صص. ۱۵۱-۱۵۵).

- دوم این‌که تعامل (که نخستین تجلی آن در گفت‌وگوی میان تمدن‌هاست) امکان‌پذیر خواهد بود و تمدن‌ها می‌توانند در تعامل با یک‌دیگر و مکمل هم‌دیگر باشند، نه نابودکننده‌ی یک‌دیگر. در این صورت، بقای یک تمدن در بقا و پیشرفت دیگر تمدن‌ها خواهد بود و رقابت در جهت پیشرفت سرلوحه‌ی کار قرار خواهد گرفت، نه مجادله بر سر منابع و منافع و در نهایت پیروزی یک تمدن بر دیگر تمدن‌ها. در این حالت، هر تمدنی که از انسجام بیش‌تر و ایده‌ی هدایت‌گر قوی‌تری برخوردار باشد (حوزه‌ی اعتبار تمدنی)، از دیگران پیشی خواهد گرفت.

- سوم این‌که رویکرد فرایندی بر تحلیل از نظم در نظام بین‌الملل، خوانش متفاوتی ارائه می‌دهد. در این تحلیل تمدن جنبه‌ی تک‌بعدی نظیر مردسالار، زن‌سالار، قوم‌سالار، غرب‌سالار و... ندارد؛ بلکه تمدن بر این مشارکت همه‌ی عناصر موجود در تمدن خواهد بود که بر اساس ایده‌ی هدایت‌گر تمدن فعالیت خواهند کرد و صرفاً محدود به یک عنصر و متغیر نخواهند شد. از این‌رو پرسش‌های متکثری طرح می‌شود؛ به‌عنوان مثال؛ در کنار توجه به بسیاری از عوامل نظیر اقتصاد، دین و... که در ساخت تمدن مشارکت دارند، به پرسش‌هایی نظیر این‌که چگونه جایگاه و نقش زنان در تعیین موقعیت متمدن‌بودن یک فرهنگ اثرگذار است؟ توجه می‌شود (Townes, 2007). در نتیجه‌ی چنین نگاهی، نظم در نظام بین‌الملل معلول عوامل خاص و محدود نیست، بلکه بر این کنش و واکنش عوامل مختلف است و نیز برخاسته از همگرایی و همگنی حداقلی تمدن‌هاست که امکان ارتقای آن وجود دارد. در نتیجه ارتقای نظم موجود در نظام بین‌الملل امکان‌پذیر است و برخلاف نظریه‌های ساختارگرا امکان تغییر در جبر سیستمیک وجود دارد. زمانی این همگرایی در جهت تعالی حرکت می‌کند که به یک غایت خودآگاه برسد و تمدن‌سازی را آغاز کند. از این‌رو، نظم تمدنی نه یک وضعیت هرج‌ومرج‌گونه و نه یک نظم سلسله‌مراتبی^۱ است که



از یک مرکزیت کلی برخوردار باشد؛ بلکه نظم تمدنی یک نظم بینابینی است و بیش تر به شبکه‌های به هم پیوسته شبیه است. به این معنا که تمدن‌ها در درون خود از شبکه‌ها و گاهی سلسله مراتب‌های متعددی برخوردارند؛ یعنی تمدن‌ها در میانه‌ی وضعیت هرج و مرج گونه و سلسله مراتبی هستند. به عنوان مثال در مطالعات روابط بین الملل مفهوم آنارشی از مهم ترین مفاهیم است که برای عبور از آن، راه حل‌های متعددی ارائه می شود. در وضعیت نظم تمدنی از مصائب آنارشی کاسته می شود و به نوعی تعدیل می شود. نمونه ای که برای این وضعیت آورده می شود، دوران منازعه‌ی میان امپراتوری سیکاکاها را تا دوران استقرار مجدد میجی در ژاپن است (Hall و Jackson، ۲۰۰۷، صص. ۷-۸).

برای روشن شدن بهتر نظم بینابینی، از تغییر پاتریک جکسون (۲۰۰۷، ص. ۳۴) بهره می بریم. وی تمدن‌ها را همانند بسیاری از سازمان‌هایی می داند که ما برای آن‌ها نامی انتخاب می کنیم؛ به آن‌ها شخصیت مستقل می دهیم و رفتارهایی وابسته به آن‌ها داریم. اما مهم ترین تفاوت تمدن با سایر سازمان‌ها در این است که تمدن‌ها فاقد مرکزیت هستند. بر این اساس با توجه به وجود کثرت‌ها در تمدن و نیز وجود یک نظم بینابین (میان وضعیت هرج و مرج گونه و سلسله مراتبی) در تمدن است که در این رویکرد حد و مرز میان تمدن‌ها کم رنگ دیده می شود. بدین گونه میان یک تمدن و تمدن دیگر، مرز دقیقی نمی توان تعیین کرد و به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی میان تمدن‌ها آمیختگی وجود دارد. برخلاف نگاه جوهرگرایان، تمدن‌ها هیچ گاه جدای از یکدیگر، در جزیره‌هایی متروک قرار ندارند؛ بلکه تمامی تمدن‌ها و پروسه‌های مرتبط با آن‌ها همواره در تبادل و تعامل با یکدیگرند (Hall و Jackson، ۲۰۰۷، ص. ۷). همین امر سبب شده است در مطالعات تمدنی، از پدیده‌ای به نام «ژئوتمدن»^۱ سخن به میان آید. مراد از ژئوتمدن مناطقی است که میان دو تمدن به نحو مشترکی قرار دارند و امکان جدادانستن این دو و تعیین تعلق هر کدام به تمدنی خاص وجود ندارد (Wei، ۲۰۱۲، ص. ۹۶).

از این رو باید بگوییم پیش داوری درباره‌ی وضعیت جنگ یا صلح میان تمدن‌ها منطقی نیست. هر تمدنی با توجه به میزان قابلیت‌های خود در نظام تمدنی جهانی، قابلیت بازیگری در محیط برآمده از نظم تمدنی را دارد؛ ولی این قابلیت‌ها تنها به تمدن بودن بازگشت نمی کند، بلکه هر تمدنی بسته به میزان قدرت تمدنی خود می تواند نقش آفرینی

1. Geo-civilization.

کند. این امر هم در عرصه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی جهانی و رقابت‌های میان‌تمدنی مصداق پیدا می‌کند. در پایان باید خاطر نشان کنیم همان‌گونه که ژاکلین بست می‌گوید دو رویکرد نسبت به تمدن یعنی رویکرد تعددگرایانه و جهان‌شمول تأثیری متقابل بر یک‌دیگر دارند؛ اگر ما درصدد هستیم که مفهومی تعددگرایانه‌ی سیاسی از تمدن را ترویج دهیم، باید رابطه‌ی بین معیارهای جهان‌شمول و ویژه‌ی آن را جدی بگیریم (Best, 2007, ص. ۱۸۲).

نتیجه

تمرکز پژوهش حاضر روی این امر بود که از تمدن در دانش روابط بین‌الملل، چه خوانش‌هایی وجود دارند و پیامدهای نظری و عملی هر یک از خوانش‌ها چیست. از این بازخوانی به مناظره‌ی تمدنی یاد شده است. فهم مناظره‌ی تمدنی، چگونگی استفاده از تمدن به مثابه سطح تحلیل و یا چارچوب مفهومی را میسر می‌سازد. استفاده از تمدن به مثابه یک چارچوب مفهومی نیازمند قواعدی است. قاعده‌ی نخست این است که بتوانیم یک مدل مفهومی مشخصی را که در آن، مفاهیم محتوایی مشخص شده، الزامات کاربری آن معین گردیده باشند، براساس رویکردهای مختلف تبیین کرد. این رویکردها در دو طیف «تمدن به مثابه یک فرایند» و «تمدن به مثابه یک وضعیت» قابل بررسی هستند. ذیل این چارچوب مفهومی یا نظری می‌توان امیدوار بود که استفاده از سطح تحلیل تمدن، ما را به توسعه‌ی تحلیلی در روابط بین‌الملل و یا سیاست خارجی خواهد رساند. بدین معنا که در کنار سطوح تحلیل فردی، اجتماعی و سیاسی، از پایگاه جامع‌تری به مسائل می‌توان نگریست. اگر برون‌دادهای این تحلیل با موارد متعددی به آزمون گذاشته شوند، تمایزهای این سطح تحلیل با سطوح دیگر به خوبی نمایان خواهند شد.

بدین منظور توجه به مناظره‌ی علمی موجود در روابط بین‌الملل پیرامون تمدن و تبیین دقیق هر یک از آن‌ها ضرورت پیدا می‌کند؛ زیرا رویکردهای دوگانه‌ی «فرایند- وضعیت» الزامات خاصی را به همراه دارند. به لحاظ دانشی مهم‌ترین آن‌ها این است که تمدن لزوماً با تاریخ مترادف نیست و امکان رسیدن به دانشی متفاوت از دانش تاریخ وجود دارد. تنها در برخی از رویکردهاست که تمدن به مثابه یک پدیده‌ی تاریخی خواهد بود. ولی در دیگر رویکردها تمدن به مثابه امری در حال شدن است که برای درک تحولات درونی آن، نظریه‌های تاریخ قابلیت تحلیل نخواهند داشت، بلکه برای کشف و تبیین آن به نظریه(های) مستقل تمدنی نیاز پیدا خواهیم کرد.



هم‌چنین فرایندی یا وضعیت بودن تمدن، خروجی‌های متفاوتی در روش‌شناسی به ما خواهد داد. مثلاً هنگام بررسی دولت‌های مختلف در نظام بین‌الملل یا مناطق مختلف می‌توان از تعریف و تقسیم‌های جدیدی هم‌چون «دولت‌های تمدنی» و «دولت ملی» سخن گفت و تمایزهای سیاست خارجی این دوگونه دولت‌ها را به‌مدد این روش تحلیل کرد؛ زیرا بدون اتخاذ سطح تحلیل تمدن، نه می‌توان درک درستی از پاره‌ای از نظریه‌های متفکران داشت، و نه می‌توان در عرصه‌های عملی مانند بررسی و تحلیل سیاست خارجی کشورها اظهارنظر درستی ارائه کرد. برای نمونه، اگر یک تحلیل‌گر سیاست بین‌الملل بتواند برداشت تمدنی تصمیم‌سازان از نظام بین‌الملل را کشف کند، به احتمال زیاد می‌تواند چشم‌اندازها و سیاست‌گذاری‌های آتی را نیز پیش‌بینی نماید. به‌دیگر بیان می‌توان در این فضای جدید، رویکرد تمدنی را استخراج کرد و روابط بین‌الملل و مفاهیم و پدیده‌های مطرح در آن را به‌عنوان یک ابژه مورد مطالعه قرار داد؛ هم‌چنین می‌توان تبیین‌های متفاوت و جدیدی را از تولید نظریه‌های تمدنی براساس مناظره‌های علمی شکل گرفته حول محور تمدن در روابط بین‌الملل استنباط نمود.



منابع

- 0 اسمیت، ک.ر. (۱۳۹۱)، سازه‌انگاری. در: نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- 0 بابایی، ح.ا. و دیگران (۱۳۸۸). جستاری نظری در باب تمدن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- 0 توکلی، ا. (۱۳۷۷)، مقدمه‌ای بر ترجمه کتاب: کین، راس، لرد، قرون عثمانی. پ. ستاری (مترجم). تهران: نشر کیهان.
- 0 داوود اوغلو، ا. (۱۳۹۱). عمق راهبردی: موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- 0 سریع‌القلم، م. (۱۳۷۳). قواعد تمدن‌سازی و آینده تمدن اسلامی. مطالعات خاورمیانه، شماره ۳، صص. ۵۱۹-۵۳۲.
- 0 مردن، س. (۱۳۸۳). فرهنگ در امور جهانی. در: جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین بین‌المللی. گروهی از مترجمان. (جلد ۲). تهران: ابرار معاصر.
- 0 صالح، ا. و محروس، ع.ع. (۱۳۹۰). روابط بین‌الملل: رویکردی دینی و تمدنی. (و. مرادی. مترجم). تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- 0 هانتینگتون، س. (۱۳۸۶). سامان سیاسی در جوامع دستخوش توسعه. (م. ثلاثی. مترجم). تهران: نشر علم.
- 0 Best, J. (2007). Discussion: The Politics of Civilizational Talk. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- 0 Bettiza, G. (2014). Civilizational Analysis in International Relations: Mapping the Field and Advancing a "Civilizational Politics" Line of Research, in: *International Studies Review*. Vol. 16, pp. 1-28.
- 0 Bowden, B. (2004). "In the Name of Progress and Peace: The "Standard of Civilization" and the Universalizing Project". *Alternatives: Global, Local, Political*, Vol. 29, No. 1, pp. 43-68.
- 0 Bowden, B. (2005), "the Colonial Origins of International Law. European Expansion and the Classical Standard of Civilization". *Journal of the History of International Law*, 7, pp. 1-23.
- 0 Collins, R. (2007). Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact. In: S.Amir Arjomand & E.A. Tiryakian. *Rethinking Civilizational Analysis*. Sage Publications.
- 0 COX, R. W. (2000). Thinking about civilizations. In: *Review of*



- International Studies*, (26), pp. 217–234.
- 0 Cox, R. W. (2002). Civilizations and the Twenty-First Century: Some Theoretical Considerations, In: Mehdi Mozaffari (ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge.
- 0 Emirbayer, M. (1997). Manifesto for a relational sociology. *American journal of sociology*, 103(2), pp. 281-317.
- 0 Gong, G. W. (2002). Standards of civilization today. In: *Globalization and Civilizations*. Edited by M. Mozaffari. Routledge.
- 0 Hall, M. & Jackson, P. T. (Eds.) (2007). Civilizational Identity: The Production and Reproduction Of “Civilizations,” In: *International Relations*. Palgrave Macmillan.
- 0 Hobson, J. M. (2007). Deconstructing The Eurocentric Clash of Civilizations: De-Westernizing the West by Acknowledging the Dialogue of Civilizations. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- 0 Jackson, P. (2007). Civilizations as Actors: A Transactional Account. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- 0 Jackson, P. (2010). How to Think about Civilizations?. In: *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- 0 KaraMustafa, A. (2003). Islam: a civilizational project in progress. In: *Progressive Muslims—Defining and Delineating Identities and Ways of Being a Muslim*. O. Safi (ed.). Oxford: One world Publications, pp. 98-110.
- 0 Katzenstein, P. J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- 0 Katzenstein, P. J. (ed.) (2012). *Sinicization and the Rise of China: Civilizational Processes Beyond East and West*. Abingdon: Routledge.
- 0 Marx, K. & Engels, F. (1968). Manifesto of the Communist Party. In: *Marx– Engels: Selected Works*. Moscow: Progress Publishers.
- 0 Mazlish, B. (2004). Civilization in a Historical and Global Perspective. In: S. Amir Arjomand & E.A. Tiryakian (Eds.). *Rethinking Civilizational Analysis*. SAGE Publications.
- 0 Melleuish, G. (2004), “The Clash of Civilizations: A Model of Historical Development?” in *Rethinking Civilizational Analysis* Edited by Saïd Amir Arjomand and Edward A. Tiryakian, SAGE Publications.
- 0 Mozaffari, M. (2002). Globalization, civilizations and world order: a world-constructivist approach. In: M. Mozaffari (Ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge
- 0 Nexon, D. H. (2007). Discussion: American, Empire and Civilizational, Practice. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.



- O'Hagan, J. (2007). Discourses Of Civilization Identity. In: M. Hall & P. Jackson (Ed.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Pasha, M. K. (2008). Civilizations, Postorientalism and Islam. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Said, E. W. (2001). *The Clash of Ignorance*, available. Available. at: <https://www.thenation.com/article/archive/clash-ignorance/>
- Salter, M. B. (2002). *Barbarians and Civilization in International Relations*. London: Pluto Press.
- Towns, A. (2007). The Status of Women and the Ordering of Human Societies along the Stages of Civilization¹. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Wei, R. (2012). Geo-Civilization. *Comparative Civilizations Review*, No. 66, pp. 91-105.





سال بیست و سوم / شماره نود / تابستان ۱۳۹۹

References

- Babaei, H. A. (1388 AP). *A theoretical inquiry into civilization*. Qom: Islamic Sciences and Culture Academy.
- Best, J. (2007). Discussion: The Politics of Civilizational Talk (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. London: Palgrave Macmillan.
- Bettiza, G. (2014). Civilizational Analysis in International Relations: Mapping the Field and Advancing a “Civilizational Politics” Line of Research. *International Studies Review*, (16), pp. 1–28.
- Bowden, B. (2004). In the Name of Progress and Peace: The "Standard of Civilization" and the Universalizing Project. *Alternatives: Global, Local, Political*, 29(1), pp. 43-68.
- Bowden, B. (2005), the Colonial Origins of International Law. European Expansion and the Classical Standard of Civilization. *Journal of the History of International Law*, (7), pp. 1–23.
- Bowden, B. (2017). Civilization: It Means Just What I Choose It to Mean. *Symposium: Civilization and Its New Discontents*, (54), pp. 126–132.
- Collins, R. (2007). Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact (S. Amir Arjomand & E. A. Tiryakian, Eds.). *Rethinking Civilizational Analysis*. Sage.
- COX, R.W. (2000). Thinking about civilizations. *Review of International Studies*, (26), pp. 217–234.
- Cox, R.W. (2002). Civilizations and the Twenty-First Century: Some Theoretical Considerations (M. Mozaffari, ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge.
- Davutoglu, A. (1391 AP). *Strategic depth: Turkey's position on the international stage*. Tehran: Amirkabir.
- Emirbayer, M. (1997). Manifesto for a relational sociology. *American journal of sociology*, 103(2), pp. 281-317.
- Gong, G.W. (2002). Standards of civilization today. *Globalization and Civilizations* (M. Mozaffari, Ed.). Routledge.
- Gregory, M. (2004). The Clash of Civilizations: A Model of Historical Development? *Rethinking Civilizational Analysis* (S. Amir Arjomand & E.A. Tiryakian, Eds.). Sage.
- Hall, M. & Jackson, P.T. (Eds.) (2007). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of “Civilizations”, in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Hall, M. (2007). Toward a Fourth Generation in Civilizational Scholarship (M. Hall, & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations' In International Relations, Culture and Religion*. Palgrave Macmillan

- Hobson, J. M. (2007). Deconstructing the Eurocentric Clash of Civilizations: De-Westernizing the West by Acknowledging the Dialogue of Civilizations (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Huntington, S. (1386 AP). *Political order in developing societies* (M. Thalathi, Trans.). Tehran: Elm Publishing.
- Jackson, P. (2007). Civilizations as Actors: A Transactional Account (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Jackson, P. (2010). How to Think about Civilizations? *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- KaraMustafa, A. (2003). Islam: a civilizational project in progress. *Progressive Muslims—Defining and Delineating Identities and Ways of Being a Muslim* (O. Safi, ed.). Oxford: One world Publications, pp. 98-110.
- Katzenstein, P.J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- Katzenstein, P.J. (ed.) (2012). *Sinicization and the Rise of China: Civilizational Processes beyond East and West*. Abingdon: Routledge.
- Marx, K., & Engels, F. (1968). Manifesto of the Communist Party. *Marx– Engels: Selected Works*. Moscow: Progress Publishers.
- Mazlish, B. (2004). Civilization in a Historical and Global Perspective (S. Amir Arjomand & E.A. Tiryakian, Eds.). *Rethinking Civilizational Analysis*. Sage.
- Merden, S. (1383 AP). *Culture in world affairs. Globalization of Politics: International Relations in the Modern International Era* (A group of Translators, Vol. 2). Tehran: Abrar Moaser.
- Mozaffari, M. (2002). Globalization, civilizations and world order: a world-constructivist approach (M. Mozaffari, Ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge
- Nexon, D.H. (2007). Discussion: American, Empire and Civilizational, Practice (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- O’Hagan, J. (2007). Discourses Of Civilization Identity (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Pasha, M.K. (2008). Civilizations, Postorientalism and Islam (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.

- Said, E. W. (2001). *The Clash of Ignorance*. Retrieved from: <https://www.thenation.com/article/archive/clash-ignorance/>
- Salih, A., & Mahrus, A. A. (1390 AP). *International Relations: A Religious and Civilizing Approach* (V. Moradi, Trans.). Tehran: Imam Sadiq (AS) University.
- Salter, M.B. (2002). *Barbarians and Civilization in International Relations*. London: Pluto Press.
- Sariolqalam, M. (1373 AP). Rules of civilization and the future of Islamic civilization. *Middle Eastern Studies*, (3), pp. 519-532.
- Smith, K. R. (2012), Structural Design. *Theories of International Relations*. Tehran: Mizan Legal Foundation.
- Tavakoli, A. (1998), *Introduction to the translation of the book: Kane, Ross, Lord, Ottoman centuries* (P. Satari, Trans.). Tehran: Kahkeshan.
- Towns, A. (2007). The Status of Women and the Ordering of Human Societies along the Stages of Civilization (M. Hall & P. Jackson, Eds.). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Wei, R. (2012). Geo-Civilization. *Comparative Civilizations Review*, (66), pp. 91-105.